

عطایای روحانی و کاربرد آنها (۱۵)

ویژگی های محبت حقیقی (بخش اول)

(اول قرن‌تین ۱۳:۴)

همانطور که در جلسه گذشته اشاره شد پولس رسول در اول قرن‌تین ۱۳ : ۴ - ۷ به پانزده ویژگی محبت واقعی می پردازد، که امروز به مطالعه پنج مورد آن از آیه چهارم، خواهیم پرداخت.

پس اجازه بدید تا با قرائت آیه چهارم مطالعه مون رو آغاز کنیم.

اول قرن‌تین ۱۳:۴ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد. (ترجمه کلاسیک)

مقدمه

محبت با ارزش ترین چیزی است که در دنیا وجود دارد. محبت جوهر زندگی است. پولس در آخرین آیه این باب یعنی آیه سیزدهم نتیجه می گیرد که:

اول قرن‌تین ۱۳:۱۳ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از این ها محبت است.

پطرس نیز در این راستا در رساله خود می گوید: "از هر چیز مهم تر اینکه نسبت به یکدیگر شدیداً محبت داشته باشید" (اول پطرس ۸:۴) و یوحنا رسول نهایت ارزش محبت را اینگونه به ما معرفی می کند، و می گوید که، "خدا محبت است." (اول یوحنا ۱۶:۴)، و این والاترین مطلبی است که در رابطه با محبت گفته شده.

اینکه بگوئیم خدا محبت است، یعنی شخصیت الهی را با محبت تعریف کرده ایم. رومیان ۱۳:۱۳ می گوید که محبت تکمیل شریعت است. به عبارتی تمام شریعت یا دستورات خدا، در محبت خلاصه می شود.

از این جهت پولس رسول در اول قرن‌تین باب ۱۳ به شرح زیبایی از ویژگی های محبت می پردازد و اولین موردی که به آن اشاره می کند در آیه چهارم، حلیم بودن آن است.

۱) محبت حلیم / بردبار است (آیه ۴)

اشاره به حلم، صبر یا بردباری، پس از ۱۲ باب پرداختن به مشکلات ناشی از تفرقه، حسادت و گناه، هشدار به اعضای کلیسای قرن‌تس برای بیدار کردن و به خود آوردن آنان است.

مثل این می ماند که به مخاطبینش (اعضای کلیسای قرن‌تس) بگوید:

"ببینید محبت این است اما شما اینجا قرار دارید. تمام اعمال شما بدون محبت هیچ است. خود را با این معیار الهی یعنی محبت محک بزنید و ببینید که کجا ایستاده اید. بخود بیائید چون بدون محبت هیچ هستید و هیچی عایدتان نمی شود. برای اینکه بدانید، چه کم دارید، برایتان توضیح می دهم که منظورم از محبت چیست. خود را تفتیش کنید و بفهمید که چرا محبت ندارید. زندگی تان را با آن مقایسه کنید."

به نظر می آید وقتی پولس رسول در حال نوشتن این باب بود (باب محبت) مسیح را در ذهنش تصویر می کرد. مثل نقاشی که روبروی عیسی مسیح ایستاده و از آنچه می بیند، نقاشی میکند و با اولین قلم خود بردباری او را به تصویر می کشد و در آیه ۴ میگوید که "محبت بردبار است".

بررسی متن

واژه یونانی *makrothumia* که در این جا "بردبار" ترجمه شده به مفهوم صبر و تحمل کردن مردم است. این کلمه بارها در عهدجدید استفاده شده و فقط در رابطه با صبر و تحمل مردم به کار گرفته شده است.

این واژه در رابطه با تحمل شرایط و اوضاع استفاده نمی شود، بلکه اشاره آن به شخصی است که تاب و تحمل مردم را دارد. به عنوان مثال، شخصی را در نظر بگیرید که بارها مورد اذیت و آزار مردم قرار بگیرد و در مقامی باشه که بتواند انتقام بگیرد اما هیچگاه از آن استفاده نکند.

John Chrysostom، یکی از پدران کلیسا در این رابطه می گوید:

این واژه برای کسی بکار می رود که بارها نسبت به او ظلم می شود و به راحتی قدرت انتقام جویی را دارد، اما از قدرتش استفاده نمی کند. چنین شخصی هرگز عصبانی یا خشمگین نمیشود.

این گونه بردباری فقط در مسیحیت دیده می شود. اما، در دوران کلیسای اولیه چنین رفتاری نشانه ضعف بود.

ارسطو، فیلسوف یونانی می گوید:

یکی از ویژگیهای اخلاقی یونانیان این است که به هیچ وجه تحمل توهین یا جراحت را ندارند و در صورت بروز چنین مشکلاتی به هر بهایی انتقام خود را می گیرند.

در آن روزگار شخصی که در پی انتقام جویی و تلافی کردن بود، بزرگ به حساب می آمد. امروزه هم همینطور است. افرادی که زود از کوره در می روند و با خشم در پی انتقام جویی هستند، بسیار مورد احترامند. آنها را زرننگ خطاب می کنند، وقتی شاهد درگیری چنین افرادی هستند می گویند که حقش را کف دستش گذاشت.

معمولاً جوان ها وقتی به هم میرسند از ماجراهای درگیری هایشان با مردم صحبت میکنند و با آب و تاب نتیجه می گیرند که حسابش را رسیدم. این گونه سعی دارند که از خود یک قهرمان بسازند.

جامعه کنونی ما، یک جامعه قهرمان پرور است. اما کلام خدا در اینجا درست عکس این را می گوید. پولس، مغایر با فرهنگ آن زمان، می گوید که شخصی که محبت دارد، باید در مقابل جفای دیگران، بردبار و صبور باشد.

یک مسیحی صدمه خورده و زخمی شده، هرگز تلافی نمی کند و درست برعکس، طرف مقابلش را محبت می کند. پولس در دوم قرنتیان ۶:۶ صبر را یکی از ویژگیهای اخلاقی خود می دانست و عقیده داشت که همه مسیحیان باید چنین رفتاری داشته باشند. همچنین در افسسیان می گوید:

افسسیان ۲:۴ در کمال فروتنی و ملایمت؛ و با بردباری و محبت یکدیگر را تحمل کنید.

صبر یکی از ثمرات یا میوه های روح القدس است.

— بردباری و صبر خدا

در اینجا می‌خواهم به چند نمونه از شخصیت‌های بردبار کتاب مقدس اشاره کنم.

بهترین شخصی که در رابطه با صبر میتوان از او نمونه آورد، خود خداست. تحمل و صبر خدا از آنجائی آشکار میشود که میبینیم چطور به مقابل انسان گناه کاری که دائماً فیض و مهربانی او رد کرده و هر روز نسبت به او گناه می‌کند، فرصت توبه می‌بخشد.

رومیان ۴:۲ اگر خدا تابحال نسبت به تو صبر و تحمل نشان داده است، آیا این را نتیجه ضعف او می‌دانی؟ آیا متوجه نیستی که خدا در تمام این مدت که تو را مجازات نکرده، در واقع به تو فرصت داده تا از گناهانت دست بکشی؟ بلی، مهربانی خدا برای این بوده است که تو توبه کنی. (ترجمه تفسیری)

در دوم پطرس ۳: ۹ میخوانیم که:

دوم پطرس ۳: ۹ خداوند در انجام آنچه وعده داده است آن چنان که بعضی‌ها گمان می‌کنند تأمل نمی‌کند، بلکه با صبر شما را تحمل می‌نماید، زیرا نمی‌خواهد کسی نابود شود بلکه مایل است همه از گناهانشان توبه کنند. (ترجمه مزده)

عیسی مسیح نیز الگوی بعدی ما در صبر و بردباری است.

مردم پس از آن همه تعلیم، معجزات و شفاهایی که انجام داد، او را مصلوب کردند، اما، عکس العمل او بر روی صلیب این بود که گفت: پدر اینها را ببخش زیرا نمی‌دانند که چه می‌کنند.

استیفان نیز از لحاظ بردباری نمونه خوبیست.

در اعمال ۷:۵۹-۶۰ شرح حال او را در حال سنگسار شدن این گونه بیان شده:

اعمال ۷:۵۹-۶۰ و چون استیفان را سنگسار می‌کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر.» پس زانو زده، به آواز بلند ندا در داد که «خداوند این گناه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.

در استیفان ذره ای انتقام جویی نبود. اگر این روحیه تمام مسیحیان می‌بود، آنوقت هیچکس نسبت به کسی کینه نمی‌داشت و در نتیجه، حس انتقامجویی ریشه کن می‌شد.

شاید تعجب کنید اگر بگویم که، ما بدون اینکه توجه کنیم، بارها مرتکب گناه عدم بردباری می‌شویم، بطوریکه، سریع از مردم یا حتی عزیزانمان که نسبت به ما مرتکب خطا می‌شوند، انتقام می‌گیریم.

مثلاً زن‌ها یا شوهرانیکه بر سر اختلافاتی که با هم دارند دست به لج بازی می‌زنند، و از هم انتقام می‌گیرند، یا عامیانه تر بگوئیم، تلافی می‌کنند. حتی بین والدین و فرزندان نیز این مشکل وجود دارد.

پس، گناه انتقام جویی یا تلافی کردن، در تمام سطوح مختلف وجود دارد.

اما، صبر و بردباری ای که در محبت است می‌تواند این مشکل را حل کند. چون محبتی که بردبار است هرگز خشمگین نمی‌شود و در نتیجه تلافی و انتقام هم نمی‌گیرد.

آقای Robert Ingersoll که در بین بی‌خدایان شخص معروفی است، یک روز در وسط یکی از سخنرانی‌هایش ساعت مچی‌اش را بالا می‌گیرد و به حضار اعلام می‌کند که "اگر سخنان من حقیقت نداشته باشد من به خدا پنج دقیقه

فرصت می‌دهم که با یک ساعقه جان مرا بگیرد و همین‌جا نابودم کند." او با این روش، خدا را مسخره کرد. البته هیچ وقت ساعقه ای او را از پا در نیاورد، اما یک روز این موضوع را یک شخص برای آقای Parker که یک الاهیات دان بسیار معروفیست تعریف میکند و آقای Parker با لبخندی که بر لب داشت چنین پاسخ میدهد.

اون آقا تصور میکرد که میتونه صبر خدای ابدی و ازلی را ظرف ۵ دقیقه به اتمام برسونه.

باید از اینکه خدای صبوری داریم خوشحال باشیم، چون اگر اینطور نمی بود هیچ کدام از ما الان وجود نمی داشتیم. هر وقت از طرف شخصی آزار و اذیت شدیم، بیاد بیاوریم که مردم به خدا و مسیح نیز جفا کردند. ولی، مسیح هیچگاه بدی را با بدی پاسخ نداد و از بد خواهانش انتقام نگرفت. بردباری نشان ضعف و ناتوانی نیست، بلکه یکی از ویژگی های پر قدرتِ محبت است.

Abraham Lincoln یک نمونه دیگر از بردباریست. او علاوه بر دوستان بسیار، دشمن هم داشت. یکی از دشمنان یا مخالفان معروفش، شخص بنام Stanton بود. این شخص در سخنرانی هایش بارها آبراهام لینکن را مسخره کرد. حتی به او لقب "گوریل واقعی" را به آبراهام داده بود و بجای اینکه بگوید آبراهام لینکن میگفت "آن گوریل واقعی".

حتی در یکی از سخنرانی هایش گفته بود، "عجیب است که مردم برای دیدن گوریلها، با پرداخت کلی هزینه به آفریقا سفر می کنند، در صورتیکه ما یکی از آنها را در Springfield, Illinois داریم. آقای Stanton از آبراهام لینکن بسیار متنفر بود حتی در یکی از کتابهایش او را یک دلک زپرک و حيله گر نامید. اما آبراهام سخنان Stanton را بی جواب گذاشت و نسبت به آنها هیچ عکس العملی نشان نداد.

زمانی رسید که دولت آمریکا میبایست یک وزیر جنگ تعیین می کرد و آبراهام لینکن آقای Stanton را برای این کار انتخاب کرد. وقتی از او پرسیدند که چرا اینکار را کردی، پاسخ داد، چون او بهترین شخص برای اینکار است. سالها گذشت و روزی که آبراهام لینکن را با ضرب یک گلوله به قتل رساندند. آقای Stanton بالای سر جسدش، ایستاد و در حالیکه به صورت بی حرکت او خیره شده بود، با چشمان پر از اشک گفت این پیکر بزرگترین رهبريست که تا بحال دنیا بخود دیده و خواهد دید.

با وجود اینکه Stanton هیچگاه روش و نظریات آبراهام لینکن را نپذیرفت، اما هرگز قادر به مقابله با صبر و بردباری او نشد. رفتار غیر انتقام جویانه آبراهام برایش غیر قابل تحمل بود.

عیسی مسیح به ما آموخت که، شخصی که او رو پیروی می کند، باید بتواند با محبت خدا، دشمنش را هفتاد هفت مرتبه (یعنی بی نهایت) ببخشد.

خب این بود از مفهوم بردباری در محبت.

کلام خدا در همان آیه ۴ به ویژگی بعدی مهربانی اشاره می کند.

ارتباط دو ویژگی بردباری و مهربانی بدینطور است که، از طرفی، با بردباری جراحاتی را که دشمنانمان به ما رسانده اند را تحمل، و از طرف دیگر با مهربانی آنها را خدمت کنیم.

بعبارتی، محبت، به توسط صبر، به دشمنش نشان می دهد که قادر به تحمل هر زحمتی می باشد، اما با مهربانی به او می گوید، اجازه بده تا خدمتت کنم.

۲) محبت مهربان است (آیه ۴)

واژه ای که در اینجا مهربانی ترجمه شده به معنای مفید بودن است.

محبت مهربان است، یعنی خیرش به دیگران می رسد. مثل این میماند که شخصی زندگی اش را برای رفع نیازمندان وقف کند. اما در اینجا، طرف مقابل می تواند، دشمن او باشد.

مهربان هرگز تنها و محصور شده یا بعبارتی محدود عمل نمی کند، بلکه دائم در تلاش برای رفع نیاز دیگران می کوشد. شخص مهربان همیشه به دیگران توجه دارد، و نیازهای مردم را شناسایی می کند.

شخص مهربان دست و دل باز و سخاوتمند است.

کلام خدا وقتی می گوید که محبت مهربان است، منظورش این نیست که یک لبخند شیرین بر لب دارد.

شخص مهربان برای کمک به دیگری، ولا اینکه دشمنش باشد، از جانش مایه می گذارد. وقتی عیسی مسیح گفت که دشمنان را محبت کنید منظورش این نبود که نسبت به آنها احساس خوبی داشته باشید. بلکه منظورش این بود که عملاً به آنها نیکویی کنید.

مخاطبین پولس در این رساله (رساله اول قرننیان) افرادی نبودند، که بشدت یگدیگر را دوست داشته باشند، بلکه درست بر عکس، آنها کسانی بودند، که بشدت نسبت به هم نامهربان بودند.

کتاب مقدس از مهربانی خدا درسهای جالبی به ما می دهد.

بعنوان مثال، خدا با مهربانی اش به ما فرصت توبه و عوض شدن می دهد.

رومیان ۴:۲ اگر خدا تابحال نسبت به تو صبر و تحمل نشان داده است، آیا این را نتیجه ضعف او می دانی؟ آیا متوجه نیستی که خدا در تمام این مدت که تو را مجازات نکرده، در واقع به تو فرصت داده تا از گناهانت دست بکشی؟ بلی، مهربانی خدا برای این بوده است که تو توبه کنی. (ترجمه تفسیری)

آشکار شدن مهربانی خدا در مسیح، باعث شد ما نجات یابیم.

تیطس ۳: ۳ - ۵ ما نیز زمانی نادان و یاغی و گمراه و اسیر شهوتها و لذتهای ناپاک بودیم. زندگی ما پر بود از کینه و حسادت؛ همه از ما نفرت داشتند، ما نیز از همه متنفر بودیم. اما زمانی رسید که مهربانی و لطف نجات دهنده ما خدا آشکار شد، و ما را نجات داد. (ترجمه تفسیری)

در نتیجه، اگر مهربانی خدا را درک و تجربه کردیم، باید در آن رشد کنیم.

اول پطرس ۲: ۲ - ۳ چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی غش باشید، تا از آن برای نجات نمو کنید، اگر فی الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان است. (ترجمه کلاسیک)

بشارت مسیح به همه مردمان این است که از مهربانی او آرامش بیابند.

متی ۱۱: ۲۹ و ۳۰ ای تمام کسانی که زیر یوغ سنگین زحمت می کشید، نزد من آیید و من به شما آرامش خواهم داد. یوغ مرا به دوش بکشید و بگذارید من شما را تعلیم دهم، چون من مهربان و فروتن هستم، و به جانهای شما راحتی خواهم بخشید. زیرا باری که من بر دوش شما می گذارم، سبک است. (ترجمه تفسیری)

پولس رسول در این دنیای ورشکسته، مسیحیان را دعوت به مهربانی میکند.

شاید بعضی بپرسند که آیا مهربانی خدا در من هست؟

والدین، آیا با فرزندان خود مهربان هستید؟ و غیره.

شخصی که مهربانی خدا را داشته باشد، به هر بهایی، مهربان است.

ویژگی سومی که پولس به آن میپردازد، رشک یا حسادت است.

(۳) محبت حسد نمی برد (آیه ۴)

در آیه چهارم می گوید که محبت حسد نمی برد. حسد جداً چیز بدیست.

یک ضرب المثل قدیمی لاتین میگوید که حسادت دشمن احترام است.

برخی هم میگویند که حسادت غم و غصه احمقان می باشد.

ما در فارسی می گوئیم: حسود هرگز نیاسود.

دو نوع حسادت وجود دارد، نوع اول، یک حسادت سطحی یا ظاهریست، و نوع دوم حسادت شدید، خورنده و عمیق می باشد. سلیمان نبی در این رابطه می گوید.

امثال ۳۰:۱۴ دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوانها است.

نوع اول سطحی است که میگوید من آنچه را که تو داری میخواهم.

نوع دوم حسادت شدید و عمیق است بطوریکه میگوید. من آنچه تو داری را میخواهم... آه که چقدر دلم میخواد که میداشتمش... آخه چرا من آن را ندارم... چرا تو باید آن را داشته باشی... و در نهایت آرزو می کند که ای کاش آن را نمیداشتی!!!!

شدیدترین حالت حسادت وقتی است که، شخص آنچه را که شما دارید نه تنها می خواهد، بلکه آرزو میکند که ای کاش آن را از دست بدهید.

گاهی، حسادت کردن خیلی ساده ایجاد می شود.

مثلاً فرض کنید که تصمیم گرفتید با خانواده به یک مسافرت چند روزه بروید. حالا برای یکی از دوستانتان تعریف میکنید که برنامه سفرتان چیست. قدری که می گذرد، احساس می کنید که طرف مقابل از شنیدن اینکه شما میخواهید مسافرت کنید ناراحت شده، و به صحبتهای شما گوش نمی کند یا اگر هم گوش میکند سعی می کند با پارازیت هایی، شما را منصرف کند و یا به شما بفهماند، چندان هم برنامه جالبی نیست. مثلاً از روی حسادت به شما میگوید این وقت سال رفتن به آنجا خوب نیست. یا اینکه آنجا خیلی گرونه و اصلاً به آدم خوش نمیگذره. و از این حرفها...

بعضی ها براشون خیلی سخته که برای دیگران خوشحال باشند. یا به عبارتی در موفقیتها یا پیشرفتهای دیگران، خوشحالی کنند، در صورتیکه محبت، وقتی موفقیت، شهرت، قدرت، ثروت یا زیبایی کسی را می بیند، شادی می کند.

کلمه اصلی یونانی ای که در اینجا حسادت ترجمه شده، در اصل به مفهوم جوش آمدن یا قل زدن است. این اشکال رفتاری به طور معمول در بین اعضای کلیسای قرن‌تینان رواج داشت.

اول قرن‌تینان ۳ : ۳ زیرا که تا بحال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟

اول قرن‌تینان ۳۱:۱۲ نیز تذکر دیگری است نسبت به حسادت اعضای این کلیسا.

اول قرن‌تینان ۳۱:۱۲ لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضل تر نیز به شما نشان می دهم. (ترجمه کلاسیک)

کشیش دکتر مک آرتور، در تفسیر این آیه می گوید که، واژه یونانی (زی لو) که به فارسی غیرت برگردان شده، در اول قرن‌تینان ۱۳ : ۴ به مفهوم حسد می باشد، از این جهت، آیه ۳۱ (باب ۱۲) بار منفی دارد. پس، با توجه به حالت اخباری و مفهوم حسادت، درست آن است که آنرا اینگونه بخوانیم:

" شما عطایای بهتر را، با طمع یا حسد می طلبید، ولی من بهترین راه را به شما نشان می دهم."

هدف پولس در آیه ۳۱ تذکری است که به مخاطبینش بگوید، که به جای حسادت و طمع ورزیدن به عطایای به ظاهر بهتر، با محبت که عاری از حسادت است رفتار کنید.

پولس این روش را خودش شخصاً تجربه کرده بود.

پولس بدلیل رسالتش در میان واعظین شهر روم از شهرت بیشتری برخوردار بود، از این جهت، بعضی از واعظین دیگر به این محبوبیت و شهرت پولس حسد می بردند و در پی موقعیت و فرصتی بودند که او را ضایع کنند و نام خود را بالا ببرند.

علی رغم انگیزه غلط آنها از موعظه کردن، پولس می دانست که پیامشان به بدعت و خبر کذب آلوده نبود.

نکته جالب در اینجا است که پولس در فیلیپیان ۱ : ۱۷ و ۱۸ چنین می گوید:

فیلیپیان ۱ : ۱۷ و ۱۸ ولی آنها از روی هم چشمی به مسیح بشارت می دهند، نه از روی صمیمیت، زیرا تصوّر می کنند از این راه می توانند بار زحمت مرا در زندان سنگین تر سازند. چه اهمیت دارد؟ از هر راهی باشد، خواه از روی نیت درست یا نادرست، مسیح به مردم اعلام می شود و این امر برای من مایه خوشوقتی است. آری من شادم و همچنان شادی خواهم کرد. (ترجمه مؤده)

چقدر عالی است که هر واعظ و مبشری خود را تفتیش کند و ببیند انگیزه او از موعظه و بشارت دادن چیست. آیا برای بالا بردن نام و مقام و محبوبیت و شهرت خودش است؟ یا اینکه هدف و انگیزه اش، جلال دادن نام خداوند می باشد؟

اینها اعمال انسان گناهکار و جسمانی است و کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نخواهند شد (غلاطیان ۵ : ۱۹-۲۱).

در آن زمان در شهر روم واعظین دیگری هم بودند که از راه محبت (آیه ۱۷) موعظه می‌کردند و بشارت می‌دادند. آنها به پولس احترام می‌گذاشتند، چون می‌دانستند که او به خاطر بشارت انجیل و برای عیسی مسیح در زندان افتاده است.

پولس شخصیتاً خوش قلب و مهربان بود. وقتی به مسیح موعظه می‌شد او شادمان می‌شد. حتی اگر این موعظه برای اذیت و آزار رساندن به او باشد. تا وقتی که به مسیح موعظه می‌شد، پولس از کار آنها جلوگیری نمی‌کرد. بیایید ما هم از پولس پیروی کنیم.

ما نباید روحیه تلافی‌جویانه داشته باشیم. بلکه برعکس، بیایید غرور و آبروی شخصی خود را به خاطر آبروی نام مسیح فراموش کنیم و دیگران را در خدمت موعظه و یا بشارت مسیح، تشویق و حمایت کنیم.

حسادت یکی از قدیمی‌ترین گناهایی است که در کلام خدا ثبت شده.

در واقع اولین گناه غرور بود که شیطان به آن آلوده شد. وقتی خواست تخت خود را بالای تخت خدا بگذارد.

بعد در باغ عدن شاهدیم که آدم و حوا، بخاطر اینکه شبیه خدا شوند از میوه ممنوعه خوردند.

جلوتر نیز شاهدیم که قاتن برادرش را بخاطر حسادت می‌کشد. چون خدا قربانی برادرش را قبول کرد اما هدیه او را نپذیرفت.

چند باب جلوتر، به سرگذشت یوسف و برادرانش می‌رسیم که از روی حسادت قصد جان برادرشان را می‌کنند و در نهایت او را بعنوان برده به مصر می‌فروشند.

در عهدجدید، نیز سرگذشت پسرگمشده را داریم که پس از بازگشت به منزل، با استقبال پدرش روبرو می‌شود و پدرش برای او جشنی بر پا می‌کند، اما برادر بزرگترش نسبت به او حسادت میکند.

امثال ۴:۲۷ میگوید:

امثال ۴:۲۷ حسادت، خطرناکتر و بی‌رحمتر از خشم و غضب است.

حسادت یعنی تنفیری که درمان ناپذیر است. حسادت درون آدمی را از بین میبرد.

یعقوب ۱۴:۳-۱۶ اما اگر شما حسود و تندخو و خودخواه هستید، از آن فخر نکنید و بر خلاف حقیقت دروغ نگوئید. این حکمت از عالم بالا نیست. این حکمتی است دنیوی، نفسانی و شیطانی. چون هر جا حسد و خودخواهی هست، در آنجا بی‌نظمی و شرارت است.

این آیه بما میگوید که ریشه همه شرارتها از حسادت است. خیلی مشکل است که بتوان بر آن غالب شد. حسادت در ترفیع کار، مهارت کاری، موفقیت‌های شغلی، تجارت و حتی روابط خانوادگی دیده میشود. تنها چیزی که میتواند حریف حسادت شود، فقط محبت است.

در عهدعتیق، پادشاهی بنام شائول، پسری بنام یوناتان داشت. در واقع یوناتان ولیعهد آن سرزمین بود و قاعدتاً تخت سلطنت، بعد از پدرش به او میرسید. آنگاه یک پسر نوازنده آوازه خوان یهودی، بنام داود از راه می‌رسد. او نه

تنها یک خواننده بود بلکه رام کننده شیر، غول گش، خوش تیپ، متفکر، شاعر، موزیسین و خلاصه پر از استعداد و توانایی بود.

سائول بخاطر تواناییهایی که داود داشت، از او متنفر بود. او داود را رگیب تاج و تختش می دید. بهمین دلیل قصد جانش را کرد.

اما همانطور که گفتیم، در این داستان شخص دیگری بنام یوناتان وارث تاج و تخت بود. کلام خدا اطلاع زیادی در رابطه با استعدادهای شخصی یوناتان بما نمیدهد. تنها چیزی که از او میدانیم این است که او تیرانداز (با کمان) قابل بود. ولی، در رابطه با استعداد موسیقی، شعر یا آواز او هیچ اطلاعی در دست نیست.

اما یک چیز را کلام خدا برایمان روشن میکند و آن این است که، اگر چه داود در حاکمیت آن سرزمین رقیب یوناتان بود، ولی یوناتان هرگز نسبت به داود حسادت نکرد. و کلام خدا در اول سموئیل ۲۰ : ۱۷ می گوید: یوناتان، داود را مانند جان خود دوست می داشت.

تنها تفاوت بین رابطه این پدر و پسر، یعنی سائول و یوناتان نسبت به داود، محبت بود.

حقیقتاً که حسد مَرَضی است که درمان ندارد و به همین خاطر کلام خدا میگوید که حسد نباید در زندگی ایمانداران جای داشته باشد.

بهترین جایی که شیطان میتواند از طریق آن بر روی یک شخص کار کند، حسادت می باشد.

همه ما، مسیحیان به گونه ای با مشکل حسادت درگیر هستیم.

آقای Oscar Wilde یک داستان ساختگی برای باز کردن موضوع تعریف میکند که از این قرار است.

روزی شیطان در گذر از صحرای لیبی بود که به تعدادی از ارواح شرور بر خورد که بسختی بر روی یک راهب پیر کار میکردند تا او را از راه بدر کنند. او سالها زندگی اش را در تقدس و اطاعت از خدا گذرانده بود. او به تمام چیزهایی که در دنیا بود پشت کرده و در پیروی خدا به بیابان رفته بود. حال این ارواح شرور با تمام سعی و تلاش خود موفق نشدند که حتی یک لغزش کوچک به زندگی روحانی او وارد کنند. هر بار که یکی از این ارواح سعی میکرد او را اغوا کند با مخالفت آن زاهد روبرو میشود و شکست میخورد. آنگاه شیطان به ارواح میگوید تمام تلاشهای شما بدون فکر است، بگذارید تا من امتحان کنم. آنگاه شیطان در گوش آن زاهد به آهستگی گفت: برادرت امروز در شهر اسکندریه به مقام اسقفی رسید. پیر مرد از شنیدن این خبر چهره اش عوض شد. خمی به ابروانش آورد که نشان خشم و نارضایتی ای بود که از حسادت ناشی میشد. آنگاه شیطان به ارواح شرور گفت پیشنهاد من، استفاده از این جنس فریبکاری است.

مسئله این است اگر شیطان و فرشتگانش نتوانند ما را در یک نقطه گرفتار کنند از جهات دیگر تلاششان را خواهند کرد. هیچ آزمایشی سخت تر از این نیست که یک نفر شاهد ترقی و ترفیع هم سطح و هم رتبه خود باشد.

ماسکانیا و تاسکانینی (Toscanini and Mascagni) نام دو رهبر معروف ارکستر در ایتالیا هستند. آقای ماسکانیا را همه بعنوان یک شخصیت مغرور و خودخواه میشناسند. آنقدر که تنظیم یک اپرا را با کلی احترام به خود اهدا کرده بود.

از قضا، در یک جشنواره موسیقی در شهر میلان در ایتالیا، هیئت برگزار کننده این جشنواره از این دو آهنگساز دعوت به همکاری در تنظیم بخشهای مختلف اپرا کردند. آقای ماسکانیا اعلام کرد که به شرطی دعوت آنها را میپذیرد که حق الزحمه بیشتری نسبت به تاسکانینی به او پرداخت شود.

مدیریت جشنواره شرط او را پذیرفت و پس از خاتمه جشنواره، از آنجائیکه چون آقای تاسکانینی کارش را بطور افتخاری انجام داده بود، آقای ماسکانیا یک لیر بابت حق الزحمه دریافت کرد.

نتیجه اینکه، شخصی که محبت دارد در موفقیت دیگران شادی میکند، زیبایی دیگران را تحسین میکند، در پیروزی آنها جشن میگیرد، حتی برای استعدادهای آنها نیز خوشحال است.

چون، در محبت هیچ جایی برای حسادت وجود ندارد.

ویژگی چهارم محبت واقعی، در ادامه آیه چهارم، کبر می باشد:

(۴) محبت کبر ندارد / فخر نمی فروشد (آیه ۴) (Vaunted not itself or not Boastful)

واژه یونانی "per-per-yoo'-om-ahee" در ترجمه کلاسیک فارسی "کبر و غرور"، ترجمه شریف "خودبینی"، تفسیری (بطور جابجا) "خودستائی" و هزاره نو "فخرفروشی" ترجمه شده است.

ظاهراً مفهوم این کلمات شبیه به هم و تا حدی، همه آنها از غرور سرچشمه می گیرند، اما اگر کمی دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که با هم تفاوت دارند.

بطوری که، کبر، غرور و خودبینی یک گناه رفتاریست در صورتیکه، فخرفروشی و خودستائی یک گناه گفتاری می باشند. اصل یونانی این واژه فقط یکبار آنها در همین آیه بکار برده شده و به گناه گفتاری اشاره دارد.

در واقع آنچه پولس قصد دارد بگوید این است که شخصی که محبت دارد هرگز از گفتارش فخر فروشی و خودستائی شنیده نمیشود.

شاید بسیاری از ما از این گناه کم و بیش رنج برده ایم. غرور مشکل همه است. شخصی که فخرفروشی میکند در واقع قصد دارد حسادت یا نارضایتی مردم را نسبت به خودش تحریک کند. در واقع گناه کبر، روی دیگر حسادت می باشد. توجه داشته باشید که در آیه چهارم اول می گوید که محبت حسد نمی برد، بعد ادامه می دهد که محبت خودستایی نیز نمی کند. بعبارتی حسادت مردم را تحریک می کند. آنها را بحالتی هدایت می کند که بخود بگویند خوشبحال او، ای کاش ما هم مثل او بودیم.

مثلاً کسی را در نظر بگیرید که دارد برای جمعی میگوید که چگونه در مسابقه مثلاً فوتبال ۲ گل به دروازه حریف زد و در این میان شخصی منتظر است که تا حرف او تمام شد جریانی را تعریف کند که اصلاً، این در مقابلش هیچ باشد و تمام هدفش این است که به دیگران فخر بفروشد و از خود تعریف کند.

اینطور گفتگوها معمولاً ساعتها ادامه پیدا میکنند و مثل یک دایره بدور خود میچرخند. شخصی که از خود تعریف میکند خود را از دیگران بهتر و بالاتر میبیند و این کاملاً نقطهٔ مقابل محبت می باشد. چون شخصی که محبت دارد همیشه دیگران را جلو می اندازد و میخواهد که آنها در مورد خودشان احساس خوبی داشته باشند.

اعضای کلیسای قرنتیان افراد بسیار خودپرست و خودخواهی بودند. همه اش بدنبال عطایای نمایشی و ظاهری بودند. همه میخواستند که رئیس باشند.

تا آنجائیکه ما اطلاع داریم هیچ سخنی از شیخ یا رهبران در آن کلیسا نیست. به نظر میرسد که هر کس خودش رئیس خودش بود. در اول قرنتیان ۲۶:۱۴ اشاره به بی نظمی جلسات عبادتی آنها میکنند، و میگوید:

اول قرنتیان ۲۶:۱۴ پس چه گوئیم، ای برادران؟ هنگامی که گردهم می‌آیید، هرکس سرودی، تعلیمی، مکاشفهای، زبانی و یا ترجمه‌ای دارد.

در این آیه دقیقاً آشفتگی جلسات کلیسای قرنتس را میتوان تصور کرد. فکرش را بکنید که هم زمان در یک جلسهٔ عبادتی در کلیسا، هر کس به کار خودش مشغول است. یکی در حال سرود خواندن، دیگری دارد برای خودش تعلیم میدهد، یکی دیگر به زبانها دعا میکند و دیگری مکاشفهٔ خدا را اعلام می نماید.

تصورش را بکنید که در این حین، یک بی ایمان وارد جلسه بشود و به خود بگوید که این افراد واقعاً دیوانه اند. در اینگونه جلسات هر کس سعی دارد خودش را جلو بیاندازد و خود را مطرح کرده، به نمایش بگذارد و تمام توجه ها را بخود جلب نماید.

فخرفروشی همیشه در جهت آزار مردم عمل می کند. کسانی که به این گناه گرفتارند همه اش سعی دارند با تعریفهایی که از خودشان می کنند به مردم این احساس را بدهند که، آنها خیلی پائین تر یا کم ارزش تر از او هستند. از این جهت، باید خیلی مواظب حرف زدنمان باشیم.

گاهی اوقات تعداد جمعیت یک کلیسا باعث فریب مردم میشود. مردم معمولاً موفقیت و رشد و پیشرفت یک کلیسا را به افزایش جمعیت آن میدانند. هیچ دلیلی ندارد که هر تجمع بزرگی را دلیل بر موفقیت آنها بدانیم.

مثلاً تجمع ۹۲ هزار نفر تماشاجی را در یک استودیوم ورزشی در نظر بگیرید که برای تماشای عده ای که بدنبال یک توپ میدوند، جمع میشوند و یکصدا هورا میکشند.

البته این تجمع عظیم، اصلاً دلیل بر موفقیت آنها نیست. پس تجمع ۹۲ هزار نفرهٔ آنها هیچ چیزی را ثابت نمیکند.

گناه فخرفروشی یک گناه دوبرابر است. چون شخص نه تنها خودش آنرا انجام می دهد، بلکه دیگران را تشویق به حسادت ورزیدن نیز می کند.

تنها چیزی که میتواند ما را از خودستائی و فخرفروشی آزاد کند محبت است.

پنجمین ویژگی ای که پولس در آیه چهارم به آن اشاره می کند، عدم غرور است.

(۵) غرور ندارد (آیه ۴)

اعضای کلیسای قرننثیان به داشتن عطایای واقعی و حتی کاذب به خود می بالیدند. به همین دلیل پولس اشاره میکند که اگر کسی محبت دارد دیگر جایی برای غرور نباید داشته باشد.

بعضی از اعضای کلیسای قرنتس هم به معلومات و هم به قول خودشان عطایای روحانی شان می بالیدند، بطوریکه پولس در اول قرننثیان ۴: ۶-۸ در این رابطه با آنها چنین می گوید:

اول قرننثیان ۴: ۶-۸ اگر اپلس و خودم را نمونه آوردم، برای این بود که مطلب روشن تر شود. مقصودم اینست که شما نباید میان ما فرق بگذارید و از بین ما که کلام خدا را به شما تعلیم می دهیم، یکی را بر دیگری ترجیح دهید و یا به یکی، بیش از دیگری افتخار کنید. چرا اینقدر به خود می بالید؟ مگر هر چه دارید، از خدا نیافته اید؟ پس در اینصورت چرا طوری رفتار می کنید که گویی با تلاش خودتان چیزی را کسب کرده اید؟ شما تصور می کنید که تمام برکات روحانی را که لازم داشتید، بدست آورده اید و از لحاظ روحانی بی نیاز هستید. همچون سلاطین، بر تخت پادشاهی تکیه زده اید و ما را بکلی فراموش کرده اید! ای کاش که واقعاً بر تخت سلطنت نشسته بودید، زیرا در آنصورت ما نیز می توانستیم با شما سلطنت کنیم.

در اینجا پولس رسول علناً اعتراض خود را به رفتار خودخواهانه قرنتس اعلام می کند. البته لحن او در بعضی آیات بسیار طعنه آمیز است. مثلاً در آیه ۹ میگوید:

اول قرننثیان ۴ : ۹ گاه فکر می کنم که انگار خدا، ما رسولان را در انتهای صف قرار داده است ، صف اسیران جنگی که محکوم به مرگ هستند و در مقابل انظار مردم، بدنبال سپاهیان پیروزمند حرکت می کنند؛ زیرا ما در معرض تماشای فرشتگان و مردم قرار گرفته ایم.

در آیه فوق، پولس بطور طعنه آمیز میگوید که انگار خدا ما رسولان را کنار گذاشته و شما را بالاتر از همه قرار داده است. و در آیه ۱۰ ادامه میدهد که "ما رسولان احمق، اما شما در مسیح دانا، ما ضعیف، اما شما توانا، ما، ذلیل اما شما عزیز هستید."

چرا پولس این حرف رو میزنه؟

خب، دلیلش این است که آنها خیلی به خود می بالیدند و فکر می کردند که پر از عطایای روحانی هستند، اما حقیقت این بود که آنها کاملاً اشتباه می کردند و شدیداً به گناه و انحرافات، کشیده شده بودند.

چاره مشکل کبر و غرور کلیسای قرننثیان نیز، فقط محبت بود،

از این جهت پولس میگوید که "محبت کبر و غرور ندارد."

درس آینده مطالعه دومین قسمت از ویژگیهای محبت خواهیم پرداخت.

فیض و برکت خدا با همه شما باشد و بماند.